

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

داکتر غلامحسین فروتن
بازتایپ و فرستنده: سازمان انقلابی افغانستان
۱۶ دسمبر ۲۰۱۲

رنالیزم اسلامی و فلسفه مارکسیست

بخش ششم

ماتریالیسم و ایده آلیسم

دکتر شریعتی خصائل اخلاقی مانند تعهد، مسؤولیت، مبارزه به خاطر ارزش های انسانی، ایثار و غیره را در تضاد با مارکسیسم می بیند و از این جهت بر این عقیده است که مارکسیست در گذران زندگی پیرو ماتریالیسم است و در اخلاق پیرو ایده آلیسم. او این دو واژه را نه به معنای فلسفی که به معنای عامیانه آنها می گیرد. ماتریالیسم یعنی در اندیشه ارضای نیاز های مادی و معیشتی بودن، به حطائظ[؟] و لذات توجه داشتن. ایده آلیسم یعنی ایده آلی در سر پروراندن ولو آنکه این ایده آل در عالم تخیلات باشد. شریعتی در یک جا این تعریف را از ماتریالیسم به دست می دهد:

«ماتریالیسم، به معنای تلقی جهان به صورت یک سازمانی است که بر عناصر مادی بنا شده و حرکت و تغییر و عملش ناخود آگاه و بی معنی و بی هدف انجام می شود.»

من در مورد هدف داشتن و یا بی هدف بودن جهان جداً صحبت خواهم کرد، اما از این عبارت به خوبی مشهود است که این تعریف ماتریالیسم از متفکرین یونان و ماتریالیست های قرون ۱۷ و ۱۸ گرفته شده است. اگر به تعریف شریعتی از ماده، نظری بیفکنیم این مطلب به وضوح نمایان می شود:

«ماده در فلسفه ماتریالیسم یعنی هر چه را که علم فزیک ماده بگوید (به عنوان عنصر اصلی ساختمان طبیعت) و فزیک در قرن ۱۹ اتم را ماده می گوید (در حالی که فزیک امروز ماده را شکافته و نه اتم و نه حتی انرژی را عنصر اولیه جهان فزیک نمی داند، بلکه این دو را جلوه هائی از یک (نمی دانم چه؟) ای می داند که در برابر علم تمکین نمی کند!)»^۱

بنابر این ماتریالیسم یعنی اعتقاد به اصالت اتم، یعنی بازگشت به دموکریست در یونان قدیم، دکتر شریعتی که در آثارش هر جا که فرصتی دست داده به مارکسیسم هجوم می برد، متأسفانه مفهوم ماتریالیسم را در مارکسیسم نمی داند. و ای کاش شریعتی بر این تعریف استوار می ماند. اما اگر از عبارات فوق در تعریف ماتریالیسم بگذریم، همه

^۱ - («دیالکتیک و تضاد»، یادداشت زیر صفحه ۴۲)

جا ماتریالیسم به معنی «لش بودن»، «پایبند منافع اقتصادی و مادی بودن»، «به ارزش های انسانی و فضایل اخلاقی ارج ننهادهن» آمده است:

«... یک روشنفکر لش نیست که بگوید: دنیا هیچ حساسی ندارد، هیچ به هیچ است، ماتریالیسم است. نه خدائی هست و نه فردائی... و به لذات و عیاشی و به هر چه بهتر زندگی کردن پناه ببر، هر کاری دلت می خواهد بکن... چنین دعوتی نمی کند. اگر چنین دعوتی بکند با ماتریالیسم و جبر تناسب دارد. چنان که در گذشته ماتریالیسم همیشه زیر بنای «لش بودن بوده...»^۲

«تو که در جهان به ماتریالیسم تکیه می کنی مثل من و بهتر از من در زندگی و در اخلاق به ارزش های انسانی تکیه می کنی...! و بعد مرا دعوت می کنی که... زندگی مادی ام را، وجود مادی ام را، منافع اقتصادی ام را برای یک آرمانی فداء کنم که آن آرمان مبارزه با استثمار و نفی استثمار در دو سه نسل دیگر است، موقعی که من نیستم و نتیجه عملم نه به وجود مادی ام بر می گردد، و نه به منافع اقتصادی ام! وقتی که اصالت ماده را در عالم اعتراف کنم به چه دلیل می توانم در عمل، در مبارزه با ظلم، وجود مادی و منافع اقتصادی و لذت های غریزی ام را نفی کنم...»^۳

در جای دیگر خطاب به مارکسیست که به خاطر مبارزه با ظلم و ستم و حق طلبی و ارزش های انسانی از همه چیز خود، حتا جان خود می گذرد چنین می گوید:

«تو ایده آلیستی؟! اگر زندگی عیش و عشرت و بی بند و باری داشتی ایراد نداشتم! چون با جهان بینی و فلسفه زندگی تو سازگار بود، برای این که جهان بینی پرچی و بی خدائی با اخلاق بر اساس بی دردی و لالابالی گری متناسب است!» (همانجا، ص. ۱۵)

می بینید که شریعتی در همه جا از همان تعریف دموکریست هم عدول می کند و ماتریالیسم را به شیوه اپیکور توصیف و تفسیر می نماید. شریعتی در واقع به انتقاد از مارکسیسم مبادرت می ورزد در حالی که آن را نمی شناسد و حتی از درک پایه فلسفی آن نیز که ماتریالیسم باشد، ناتوان است. اصولاً در ایران امروز انتقاد به مارکسیسم از جانب کسانی صورت می گیرد که نسبت به آن بیگانه اند. یکی بر اساس منطق ارسطو «امور معیشتی» را (درست به اصطلاح توجه کنید که چیزی جز خوراک و پوشاک و مسکن نیست) عامل تکامل می دانست و در آخر کار از آن عدول کرد و نقش اساسی را مانند هگل از آن افکار شمرد و بالاخره شریعتی هم پایه فلسفی مارکسیسم، ماتریالیسم دیالکتیک را می کوبد، بدون آن که درک صحیحی از ماتریالیسم و دیالکتیک داشته باشد. اصولاً وقتی تعبد جای تعقل را گرفت تحجر فکری امری ناگزیر است.

در نزد شریعتی نه تعریف ماتریالیسم آنگونه که مارکسیسم به آن می پردازد درست است و نه تعریف ماده. وقتی به چیزهائی که با آنها سر و کار داریم توجه کنیم می بینیم که این چیزها یا «مادی» اند (مانند اشیاء و پدیده ها و روند های طبیعت) و یا «فکری»، «معنوی» که فقط در ذهن انسان وجود دارد. در خارج از چیزهای «مادی» و «فکری» در جهان چیز دیگری نیست. چگونگی رابطه میان این دو است که مرز میان ماتریالیسم و ایده آلیسم را ترسیم می کند. سخن بر سر این است که میان «مادی» و «فکری» کدام یک اصالت دارد، کدام یک مقدم بر دیگری و کدامیک آفریننده دیگریست. ماتریالیسم اصالت را به «مادی» می دهد و «فکری» و «معنوی» را محصول و

^۲ - «مذهب، تکامل، جهان بینی»، نشر پیام و خون، ص. ۹ و ۱۰
^۳ - (همانجا، ص. ۱۱)

آفریده «مادی» می داند، در ایده آلیسم تقدم و اصالت با «فکری» و «ایده ای» است که همه جهان هستی را می آفریند.

بدینسان ماتریالیسم یک مقوله فلسفی و جهان بینی است و نه مقوله ای در عرصه اخلاق. ماتریالیسم پایه فکری «لش بودن»، «خوشگذرانی» و نفی ارزش های انسانی نیست، بلکه پایه یک جهان بینی انتظام یافته است که جهان را همانطور می بیند که هست. ماتریالیسم در عین حال بر آن است که جهان شناختنی است و در آن سری یا اسراری نیست که نتوان به آن دست یافت. دستاورد های هزاران ساله بشریت، مصداق صحت این حکم است. هیچ دلیلی نیست که انسان در کار شناخت جهان دچار یأس و بد بینی باشد، هیچ دلیلی بر این ادعا نیست که انسان به حقیقت اشیاء و پدیده ها پی نخواهد برد یا به گفته شریعتی بخشی از «اسرار» طبیعت بر انسان برای همیشه پوشیده خواهد ماند.

روشن است که شریعتی از ماتریالیسم و به ویژه ماتریالیسم مارکسیست درک درستی ندارد و این مانع آن نیست که به ماتریالیسم بتازد و آن را مبنای «لش بودن» معرفی کند و در شگفت بماند که چگونه چنین «لشانی» در مبارزه با ستم و همدردی با محرومان بر او و هم کیشان او سبقت می گیرند و حتی با طیب خاطر جان خود را هم بر سر این مبارزه می گذارند.

سخن تنها بر سر درک ناصحیح از مقوله ماتریالیسم نیست. ماتریالیسم مارکسیست بر آن است که جهان چیزی جز ماده متحرک و متغیر نیست که شعور، اراده، اندیشه، تئوری و ... زائیده آنست. اما ماده چیست؟ آیا منظور از مقوله فلسفی ماده، اتم است؟ در ماتریالیسم مارکسیست مقوله فلسفی ماده نمایشگر واقعیت خارجی است. واقعیتی که در وراء انسان و ذهن و شعور او مستقل از انسان و ذهن و شعور او وجود دارد واقعیتی که توسط اعضاء حواس در مغز انسان نقش می بندد.

این واقعیت خارجی برای وجود داشتن نیازی به انسان ندارد چنان که جهان هستی پیش از آن که انسان در صحنه گیتی پدید آید وجود داشته است. بنابر این اتم همانقدر در دایره مقوله «ماده» قرار می گیرد که «میدان مغناطیسی» یا رنگ، بو یا جامعه، سوسیالیسم، سرمایه داری، انقلاب و ... به علاوه مقوله فلسفی ماده به هیچوجه ارتباطی با ساختمان آن، خواص آن، اشکال آن، شیوه تغییر و تکامل آن ندارد. شناخت انسان در باره ساختمان ماده می تواند دستخوش تغییر گردد و عمیق شود. چنان که امروز شناخت ما از اتم همان شناخت قرون ۱۸ و ۱۹ نیست. امروز اتم، که آن را تجزیه ناپذیر می دانستند به انبوهی از ذرات تقسیم می شود ولی همه اینها در خارج از ذهن و مستقل از آن وجود دارند. بنابر این نباید واقعیت عینی را که در وراء انسان و مستقل از او وجود دارد با این مسأله ای که ساختمان این واقعیت چگونه است، یکی شمرد.

مقوله ماده یا «مادی» از عام ترین مقولات است، همه چیز را و نه فقط یک نوع مشخص ماده را با صفات فیزیکی و کیمیائی معین، در بر می گیرد و از این جهت جامع است. در عین حال آنچه که «فکری» و «معنوی» است از شمول آن بیرون است. لازم به تذکر است که وجود چیز های «مادی» و «ایده ای» به این معنی نیست که مارکسیسم در جهان هستی به «ثنویت» معتقد است. یعنی به دو جهان «ایده» و «ماده» که مستقل از یکدیگر اند و مستقل از یکدیگر تکامل می یابند. تمام چیز های «فکری» و «ایده ای» انعکاس واقعیت دنیای مادی در مغز انسان است. این انعکاس جز در سایه وجود «مادی» امکان پذیر نیست، بدون دنیای مادی سخنی هم از دنیای «فکری» نمی تواند به میان آید. بنابر این ماتریالیسم تنها به یک جوهر، به یک وجود، به وجود ماده و در نتیجه به یگانگی و وحدت جهان

(Monisme) معتقد است. برای مارکسیسم جهان هستی چیزی جز ماده متحرک و متغیر نیست و این آنقدر در زمره بدیهیات است که همه کس آن را با اعضای حواس خود حس می کند.

به مارکسیسم ایراد می گیرند که ماده را مطلق می کند و در جهان به ماده ای معتقد است که دیگر از تغییر و حرکت و تضاد و... برخوردار نیست، چیزیست غیر از آنچه که در تغییر و تکامل دائمی است. آری مارکسیسم بر آن است که ماده مطلق است اما مطلق به چه معنی؟ مطلق یعنی مستقل از همه چیز، مطلق یعنی چیزی که هیچ حد و مرزی نه در زمان و نه در مکان برای آن متصور است، مطلق یعنی چیزی که آفریده نشده و هرگز پایان نمی پذیرد. بدین معنی ماده وجودی مطلق است و برای موجودیت خود نیاز به وجود دیگری ندارد، در زمان و مکان آغاز و پایانی برای آن نیست.

اما در نزد مارکسیست ها ماده جوهر مطلق نیست که فلسفه ایده آلیستی از آن مایه می گیرد، جوهر متافیزیکی نیست که در ماوراء جهان هستی باید به جست و جوی آن پرداخت. ماده موجودیت خود را در کثرت و تنوع اشیاء و پدیده ها، در تفاوت های کیفی بی پایان اشکال تکامل جلوه گر می سازد. البته مقوله ماده را از آنجائی که خود آفریده تفکر و تجرید است نمی توان نشان داد. کسانی که می طلبند ماده به آنها نشان داده شود همان هائی می باشند که آن را در وراء تنوع و تکثر اشیاء و پدیده ها می جویند. مقوله ماده به مثابه محصول تفکر و تجرید مانند تمام مقولات فلسفی دیگر به حس در نمی آید. ماده از طریق بررسی و پژوهش اجسام و پدیده های جداگانه، ناگزیر انسان را به شناخت ماده به مثابه مقوله فلسفی رهنمون می سازد.